

موانع اعمال صلاحیت در حقوق بین الملل خصوصی

رضا مقصودی*

استادیار دانشکده ادبیات علوم و انسانی، گروه حقوق، دانشگاه گیلان

(تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۲۸؛ تاریخ تصویب: ۹۱/۵/۱)

چکیده

اعمال صلاحیت قضایی به عنوان یکی از مشخصات اعمال حاکمیت دولت از قاعده سنتی سرزمینی گذر نموده و اشیاء و اموال خارج از قلمرو دولت را در بر گرفته است. گسترش قواعد صلاحیت، که بر اساس مصالح دولت و منافع مشروع اشخاص خصوصی توجیه می شود، در برخی موارد هزینه های هنگفتی را به اصحاب دعوی و مراجع رسیدگی تحمیل می نماید. تامین منافع عمومی و انجام دادرسی عادلانه اقتضا می نماید تا مرجع رسیدگی با ملاحظه شاخص هایی چون دادرسی موازی در کشور خارجی، وجود شرایط مناسب برای رسیدگی در کشور خارجی، یا ضرورت رعایت نزاکت نسبت به دولت خارجی، از اعمال صلاحیت گسترده خودداری نماید.

واژگان کلیدی

عدم اعمال صلاحیت، ایراد امر مطروحه، دادگاه نامناسب، نزاکت، قرار منع دعوی.

مقدمه

صلاحیت قضایی در حقوق بین‌الملل خصوصی عبارت از تعیین دادگاه صالح از بین دادگاه‌های دو یا چند کشور برای رسیدگی به دعوی است. قواعد آیین دادرسی که قواعد صلاحیت از جمله آن است، از بدو پیدایش قواعد حل تعارض همواره تابع قانون محل دادگاه معرفی شده است. (الماسی، ۱۳۸۴، ص ۶۳) اگرچه بسیاری از قواعد سنتی برآمده از مکتب ایتالیایی قدیم در بستر زمان و ناگزیر از ملاحظات سیاسی و اقتصادی منسوخ شده یا تخصیص یافته است، اما تبعیت آیین دادرسی از قانون محل دادگاه همچنان یکی از قواعد مسلم حقوق بین‌الملل خصوصی است.

قواعد صلاحیت، همانند سایر قواعد بین‌الملل خصوصی، بنا به تعریف دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی جزء حقوق داخلی کشورها است و توسط نهادهای داخلی کشورها تشریح می‌گردد، مگر اینکه بر اساس قرارداد بین‌المللی یا عرف بین‌المللی به حقوق مشترک بین کشورها تبدیل شود. (ارفع‌نیا، ۱۳۸۲، ص ۳۶) حتی در بسیاری از کشورها قواعد صلاحیت جداگانه‌ای برای دعاوی فرامرزی وجود ندارد و از قواعد صلاحیت در حقوق داخلی که در مقام تنظیم روابط میان حوزه‌های قضایی یک دولت است، برای حل و فصل دعاوی فرامرزی استفاده می‌شود.

توصیف صلاحیت قضایی به عنوان ابزار حاکمیت دولت‌ها همگرایی و یکنواخت‌سازی قواعد داخلی کشورها را با دشواری مواجه کرده است. هیچ کنوانسیون جهان‌شمولی درباره انواع مختلف صلاحیت که موجب وحدت قواعد حقوقی کشورها گردد وجود ندارد. در اواخر قرن بیستم، با ابتکار ون‌مهرن از موسسه حقوق هاروارد تلاش‌هایی برای تدوین یک کنوانسیون جهان‌شمول درباره صلاحیت قضایی و اجرای احکام انجام گرفت. اما تفاوت کشورها در اعطای نقش اجتماعی به قوه قضاییه در توسعه و تنظیم روابط مدنی و اختلاف راجع به دامنه اختیار قاضی از دلایل شکست پروژه جامع درباره صلاحیت قضایی بود. (مهرن، ۱۳۸۰، ص ۱۶۳) در اثر اختلاف کشورهای اروپایی و ایالات متحده درباره ایجاد قواعد تخییری و بنابر صلاحدید

دادگاه، این پرونده با شکست مواجه شد و دولت‌های عضو کنفرانس لاهه در سال ۲۰۰۵ با اتفاق آرا به یک کنوانسیون محدود راجع به توافق‌نامه‌های انتخاب دادگاه^۱ رضایت دادند.

این مقاله در پی تحلیل قواعد صلاحیت نیست، بلکه به دنبال بررسی برخی پیامدهای قواعد اعمال صلاحیت است. آیا طرح دعوای موازی در دادگاه کشور دیگر موجب سلب صلاحیت محاکم سایر کشورها خواهد بود؟ آیا دادگاه می‌تواند اصحاب دعوی را به قید پرداخت جریمه از دادرسی موازی در دادگاه کشورهای دیگر برحذر دارد؟ آیا نزاکت و رفتار متقابل میان دولت‌ها می‌تواند مانعی برای اعمال صلاحیت قضایی باشد؟ آیا قاضی می‌تواند قواعد صلاحیت قضایی را به منزله قواعد تخییری محسوب نماید و در صورت صلاحدید از رسیدگی به دعوی استنکاف ورزد؟

در قرن بیستم، به‌ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، با تضعیف قاعده صلاحیت سرزمینی، دولت‌ها بر مبنای قواعدی کلی، نظیر صلاحیت متعارف، بر اشخاص و اشیاء واقع در قلمرو دولت دیگر به اعمال صلاحیت قضایی پرداختند. در نتیجه، اعمال دکتترین‌های صلاحیتی گسترده دادگاه‌ها اجازه یافته‌اند بر اساس قواعد صلاحیتی متعدد بر مبنای حداقل تماس یا ارتباط موضوع دعوی با کشور محل دادگاه به اعمال صلاحیت بپردازند. نتیجه بدیهی تجاوز از صلاحیت سرزمینی، تداخل صلاحیت دولت‌های مختلف در رسیدگی به یک دعوای واحد است.

تراکم شدید پرونده‌ها در برخی مراجع رسیدگی، تکرار یک دعوی در چند کشور و امکان صدور آرای متعارض، عدم امکان دسترسی به ادله اثباتی و فقدان ارتباط کافی میان دادگاه و دعوای در دست رسیدگی، از دستاوردهای دکتترین‌های صلاحیتی جدید بود. به این ترتیب، برای اجتناب از دادرسی موازی و نیز به منظور طرح دعوی در یک دادگاه مناسب، موانعی برای اعمال صلاحیت ایجاد گردید. از سوی دیگر، ارتباط صلاحیت با اعمال حاکمیت در روابط

1. Convention on Choice of Court Agreements (Concluded 30 June 2005).

فرامرزی و تاثیر آن از حقوق بین‌الملل عمومی موجب شد به عنوان احترام متقابل میان دولت‌ها نوع دیگری از موانع اعمال صلاحیت در ذیل دکترین نزاکت ایجاد شود. سرانجام، نوع چهارمی از موانع اعمال صلاحیت ایجاد گردید که برطبق آن یک دادگاه می‌تواند یکی از طرفین دعوی را از طرح دعوی یا ادامه دعوی در کشور خارجی بازدارد. این اقدام، که قرار منع دعوی نامیده می‌شود، نسبت به سایر موانع اعمال صلاحیت کارکرد متفاوتی دارد.

موانع اعمال صلاحیت در کشورهای مختلف یکسان نیست. به طوری که هر سیستم حقوقی، با توجه به پیشینه تاریخی و گستره قواعد صلاحیتی، برای ایجاد هماهنگی با سیستم‌های حقوقی دیگر و جلوگیری از ایجاد هزینه‌های غیرضروری برای دادگاه و طرفین دعوی از برخی موانع صلاحیت بهره می‌گیرد. این مقاله موانع اعمال صلاحیت را در ذیل چهار عنوان ایراد امر مطروحه، نزاکت، قرار منع، و دادگاه نامناسب در ایالات متحده، اتحادیه اروپا و حقوق ایران مورد بررسی قرار می‌دهد. منظور از حقوق ایالات متحده فقط معیارهای حقوق فدرال و رویه قضایی دادگاه‌های فدرال است و به حقوق ایالتی وارد نمی‌شود. از سوی دیگر، حقوق اتحادیه اروپا اگرچه صرفاً در روابط میان کشورهای عضو اعمال می‌شود، اما به عنوان نمونه‌ای از یکنواخت‌سازی حقوق بین‌الملل خصوصی چشم‌اندازی از آینده این رشته از حقوق را ترسیم می‌کند و راهنمای کشورهای دیگر در حوزه بین‌الملل خصوصی است.

ایراد امر مطروحه

ایراد امر مطروحه^۱ بدان معنا است که دعوای اقامه شده بین اصحاب آن سابقاً در همین دادگاه یا دادگاه دیگری، که از حیث درجه با این دادگاه مساوی است، مطرح گردیده و در دست رسیدگی است. (شمس، ۱۳۸۰، ص ۴۶۵) گسترش بازرگانی بین‌المللی موجب افزایش تعداد دعاوی شده است که همزمان در صلاحیت دادگاه‌های چند کشور قرار گرفته است. چنین وضعیتی در درون مرزهای سرزمینی یک کشور نیز امکان وقوع دارد. وجود قواعد متعدد برای صلاحیت، از قبیل محل اقامت، محل انعقاد و محل اجرای قرارداد یا طرح دعوی توسط هر یک از طرفین در محل اقامت دیگری، بروز دعاوی موازی را کاملاً محتمل ساخته است. اما از

1. Lis Alibi Pendens

آنجا که دادگاه‌های داخلی، به‌ویژه در کشورهای بسیط، همگی در لوای حاکمیت واحد هستند، حکومت می‌تواند با وضع قواعد الزام‌آور سازکاری یکنواخت برای رسیدگی‌های متقارن فراهم آورد. چنانکه در بند ۲ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی ایران در دعاوی موازی مطروحه در حوزه‌های قضایی مختلف، سبق رسیدگی و تقدم در ثبت دعوی معیار تعیین صلاحیت شناخته شده است.

اما در دعاوی مطروحه در کشورهای مختلف، به دلیل فقدان معاهده دو یا چندجانبه میان کشورها، سبق رسیدگی در دادگاه یک کشور خاص موجب محدود شدن حاکمیت و سلب اعمال صلاحیت قضایی در کشورهای دیگر نمی‌شود. این امر وضعیت نامطلوبی را برای دادگاه‌ها و اصحاب دعوی فراهم می‌آورد. بار مالی دعاوی موازی برای اصحاب دعوی، اتلاف وقت، اطاله دادرسی و صدور آرای متعارض که از امکان اجرا در کشور مقابل برخوردار نیستند، میزان سودمندی و کارایی رسیدگی قضایی را کاهش می‌دهد. به‌خصوص در دعاوی راجع به احوال شخصیه، از قبیل طلاق، آرای حقوقی متعارض وضعیت حقوقی متشکستی برای اصحاب دعوی ایجاد می‌کند و آثار نامطلوبی را به‌جا می‌گذارد. بررسی سیستم‌های حقوقی مختلف نشان می‌دهد، در حالی که سبق رسیدگی و تقدم در طرح دعوی در اتحادیه اروپا در بین کشورهای عضو اتحادیه معیار قاطع در اعمال صلاحیت قضایی است، در حقوق ایالات متحده در اوضاع و احوال استثنایی مورد پذیرش قرار گرفته است و در کشور ایران جز در یک حکم خاص، جایگاهی در دعاوی فراسرزمینی ندارد.

دکترین ایراد امر مطروحه (به عنوان مانع ادامه رسیدگی در دادگاه موخر)، با وجود مزایای مذکور، موجب ایجاد مسابقه میان طرفین برای طرح دعوی خواهد شد و خطر سوءاستفاده از حق انتخاب دادگاه^۱ را افزایش می‌دهد و موقعیت خوانده را در فرآیند دادرسی تضعیف می‌کند. تحقق مفهوم Forum Shopping به دو شرط بستگی دارد: ۱. به طور بالقوه بیشتر از یک دادگاه برای رسیدگی به دعوی خواهان در دسترس باشد. ۲. سیستم‌های حقوقی در دسترس دارای مقررات متفاوتی باشند. فقدان یکنواختی در میان سیستم‌های مختلف به راحتی این شرط

1. Forum Shopping

را محقق می‌سازد. حتی اگر سیستم‌های حقوقی به ظاهر یکنواخت گردند، تفاوت‌های غیرحقوقی، نظیر سهولت دسترسی جغرافیایی، زبان، و سرعت در رسیدگی، می‌تواند وقوع شرط دوم را محقق نماید. ناهمگونی سیستم‌های حقوقی بدین معنا است که خواهان در برخی کشورها نسبت به کشورهای دیگر در موقعیت بهتری قرار دارد و احتمالاً در دعوی پیروز خواهد شد یا اینکه می‌تواند مبلغ بیشتری وصول کند. (Whytock, 2011, p485)

برخی نویسندگان از Forum Shopping چنین تعریفی ارائه کرده‌اند: «انتخاب یک دادگاه توسط خواهان که نسبت به نیازهای او، به دلیل منافع بازرگانی، حقوقی، یا شخصی، در موقعیت بهتری قرار دارد.» (P.Nygh, 1998, p133) به‌طور طبیعی، هر جایی که صلاحیت‌های موازی وجود دارد، خواهان برای طرح دعوی در یکی از دو مرجع رسیدگی یقیناً میزانی از مصلحت‌جویی را به‌کار می‌گیرد. صرف چنین انتخابی مذموم نبوده و سوء استفاده محسوب نمی‌شود. این صلاحیت‌سنجی و مصلحت‌سنجی در جایی سوء استفاده محسوب می‌شود که موجب ایداء طرف مقابل شده و حقوق دفاعی طرف مقابل را نقض نماید یا اینکه منافع قابل توجهی برای خواهان و به زیان خواننده ایجاد کند.

حقوق ایالات متحده:

دادرسی موازی از مهم‌ترین مسائل لاینحل در حقوق فدرال ایالات متحده است. مطالعه حقوق ایالات متحده نشان می‌دهد که هر میزان از تعارض داخلی میان دادگاه‌های ایالتی و فدرال و روابط درون‌مرزی فاصله می‌گیریم و وارد تعارض بین‌المللی می‌شویم، اغماض و انعطاف دادگاه‌های این کشور به نفع صلاحیت دادگاه جایگزین کاهش می‌یابد.^۱ اصل کلی آن است که امتناع از اعمال صلاحیت فقط باید در اوضاع و احوال استثنایی اتفاق بیفتد و برای دادگاه‌های فدرال تعهدی غیر قابل سلب در اعمال صلاحیت وجود دارد.^۲ این اصل کلی، که

۱. در دادرسی دادگاه‌های فدرال ماده ۱۳ (a) مقررات آیین دادرسی مدنی فدرال (Federal Rule of Civil Procedure)، خواننده دعوی را ملزم می‌نماید تا در قالب دفاع متقابل، بدون مراجعه به دادگاهی که علی‌الاصول صلاحیت‌دار است، ادعای خود علیه خواهان را که ناشی از معامله یا رویداد مربوط به دعوای خواهان است مطرح نماید.

2. Unflagging Obligation to Exercise of Jurisdiction

برآمده از حقوق داخلی فدرال در ایالات متحده است، به تدریج به دعاوی بین‌المللی هم گسترش پیدا کرد و همان دکتترین داخلی در چارچوب بین‌المللی نیز مورد استفاده قرار گرفت. (L.Parrish, 2010, p.241)

از آنجا که هیچ قانون یا معاهده‌ای برای محدودیت دادرسی موازی وجود ندارد، طبیعی است که دادگاه فدرال دادرسی موازی را مجاز و مشروع تلقی نماید. با این حال، اثرات نامطلوب دادرسی موازی برای اصحاب دعوی و برای مرجع رسیدگی باعث شده است تا دادگاه فدرال، با استناد به قواعدی از جمله نزاکت بین‌المللی و ایراد امر مطروحه، در برخی موارد از رسیدگی خودداری کنند.

ایراد امر مطروحه به معنای آن است که دعوی در جای دیگری در دست رسیدگی است. (A.Gamer, 2004, p950) این معیار، که به قاعده صلاحیت اولین دادگاه^۱ موسوم است، عمدتاً در تصمیم سال ۱۹۳۶ دیوان عالی در دعوی موسوم به دعوی "لندیس" نهفته است.^۲ اگرچه دعوی لندیس مربوط به دادرسی موازی در داخل دادگاه‌های فدرال است، اما طرز تلقی مطروحه در آن دعوی در دعاوی فرامرزی مورد تبعیت قرار گرفت. به زعم "قاضی کاردوزو"^۳ قدرت توقیف دادرسی از لوازم قدرت ذاتی دادگاه در جهت اقتصادی و سودمند نمودن دادرسی برای دادگاه، وکلاء و اصحاب دعوی است.

به این ترتیب، این دکتترین با استفاده از مفاهیم کلی به دادگاه فدرال اجازه می‌دهد تا دعوی را به نفع دادرسی موازی در کشور خارجی توقیف نماید، در صورتی که این کار از دادرسی غیر ضروری، اتلاف امکانات قضایی، و ایجاد هزینه‌های طرح دعوی و دفاع از دعوی مشابه جلوگیری نماید.^۴ (Furuta, 1995, p15)

توقیف دادرسی با این فرض انجام می‌گیرد که دادرسی موازی خارجی تا صدور رای نهایی ادامه یافته و رای خارجی در ایالات متحده شناسایی می‌گردد. در صورت عدم تحقق این شرایط، دادرسی فدرال مجدداً از زمان توقیف از سر گرفته می‌شود. همچنین، در صورتی که

1. First to File Rule

2. Landis v. North American Co., 299 U.S. 248, 254-255 (1936)

3. Justice Cardozo

4. Heuf Systemtechnik, GmbH v. Videojet Systems Intl, Inc., No. 93-C0935, 1993 WL 147506

دادرسی خارجی متضمن حل و فصل کامل مسائل طرفین دعوی نیست یا در صورتی که دادرسی خارجی هنوز در مرحله مقدماتی است، قرار توقیف دادرسی صادر نمی‌شود. (Furuta, 1995, p16)

رویه قضایی در مقام توقیف دادرسی، شاخص‌های گوناگونی را مورد بررسی قرار می‌دهد، از جمله: ۱. کفایت غرامت قابل استفاده در دادگاه دیگر ۲. نزاکت ۳. سودمندی قضایی ۴. یکسان بودن طرفین و سبب دعوی ۵. شباهت ترتیبات دادرسی فوری در دادگاه دیگر ۶. متناسب بودن محل دادگاه برای طرفین، وکلا، و شهود ۷. امکان ورود خسارت در صورت توقیف دادرسی.^۱

بار اثباتی شاخص‌های توقیف دادرسی بر عهده طرفی است که متقاضی توقیف دادرسی و زوال تعهد دادگاه‌ها به اعمال صلاحیت قضایی است. تصمیم دادگاه درباره توقیف دادرسی ویژگی اختیاری دارد. بر همین اساس، رویه قضایی صراحتاً اعلام کرد که توقیف دادرسی در اختیار مطلق دادگاه است و متقاضی باید ثابت کند که نیازی فوری برای تاخیر دادرسی وجود دارد و طرف مقابل یا منافع عمومی از این تاخیر زیان نمی‌بینند.^۲ (L.Parrish, 2010, p241)

با وجود این، دکتین ایراد امر مطروحه، که در تصمیم دعوای لندیس متجلی شده است، همچنان مورد انتقادات جدی است. برخی نویسندگان قاعده تقدم در رسیدگی را صرفاً در دادرسی موازی در دادگاه‌های فدرال قابل اعمال دانسته و آن را با چارچوب بین‌المللی متناسب نمی‌دانند. بر اساس این دیدگاه، باید میان سیستم بین‌ایالتی و بین‌المللی تفکیک نمود و سبق رسیدگی، در دعوای که دو دادگاه از دو دولت متفاوت هستند، هرگز اعمال نمی‌شود؛ مگر اینکه قواعد صلاحیت قضایی و اجرای احکام مشابهی در دو سیستم قضایی استفاده شود. (L.Parrish, 2010, p252)

انتقاد دیگر از حیث ارتباط میان ایراد امر مطروحه و دکتین دادگاه نامناسب در حقوق بین‌الملل خصوصی است. به طوری که عملکرد متفاوت دادگاه‌ها بر مبنای هر یک از این دو عنوان یک شگفتی تاریخی محسوب شده است. دادگاه‌ها در ایراد امر مطروحه بر تعهد غیر قابل

1. Battle v. Anderson, 564 F.2d 388,397 (10th Cir.1977)

2. Ohio Env't Council v. U.S. Dist. Ct. S.D Ohio, 565 F.2d 393, 396 (6th Cir.1971)

سلب در رسیدگی به دعوی تأکید می‌کنند و سرانجام، به صورت استثنایی، به توقیف دادرسی رضایت می‌دهند؛ اما در جریان اعمال دکترین دادگاه نامناسب با استنکاف از رسیدگی به دعوای بین‌المللی با اعمال نتیجه شدیدتر رای به رد دعوی صادر می‌کنند. شگفتی در جایی افزون می‌شود که شاخص‌ها و معیارهای توقیف دادرسی بر مبنای امر مطروحه در موارد متعددی با شاخص‌های دکترین دادگاه نامناسب یکسان است. (Furuta, 1995, p17)

حقوق اتحادیه اروپا

قواعد راجع به ایراد امر مطروحه در اسناد اتحادیه اروپا راجع به صلاحیت قضایی به رسمیت شناخته شده است:

- آیین‌نامه ۴۴/۲۰۰۱ بروکسل یک، راجع به شناسایی و اجرای احکام در امور مدنی و تجارتي^۱ (مواد ۲۷-۳۰)

- آیین‌نامه ۲۲۰۱/۲۰۰۳ بروکسل دو، راجع به صلاحیت و شناسایی و اجرای احکام در رابطه زوجین و مسئولیت والدین^۲ (ماده ۱۹)

- آیین‌نامه ۴/۲۰۰۹ راجع به تعهد نفقه^۳ (مواد ۱۲-۱۳)

از آنجا که اسناد مذکور از قواعد واحدی در دعوای موازی تبعیت نموده است، این مقاله به بررسی آیین‌نامه بروکسل یک اکتفا می‌کند.

قواعد صلاحیت قضایی در مواد ۲، ۵، ۶ و مواد دیگر آیین‌نامه بروکسل یک امکان صلاحیت همزمان دادگاه‌های کشورهای مختلف برای رسیدگی به دعوای واحد را ایجاد می‌کند. به منظور جلوگیری از صدور آرای متعارض، بخش ۹ از آیین‌نامه بروکسل یک در مواد ۲۷ الی ۳۰ به حل و فصل مشکلات ناشی از دادرسی‌های موازی در کشورهای عضو می‌پردازد. یادداشت

1. Council Regulation (EC) No 44/2001 of 22 December 2000 on jurisdiction and the recognition and enforcement of judgments in civil and commercial matters

2. Council Regulation (EC) No 2201/2003 of 27 November 2003 concerning jurisdiction and the recognition and enforcement of judgments in matrimonial matters and the matters of parental responsibility

3. Council Regulation (EC) No 4/2009 of 18 December 2008 on jurisdiction, applicable law, recognition and enforcement of decisions and cooperation in matters relating to maintenance obligations

رسمی شماره ۱۵ آیین‌نامه بروکسل یک توضیح می‌دهد که برای هماهنگی میان سیستم‌های قضایی لازم است مشکل دعاوی همزمان کاهش یابد و اطمینان حاصل شود که آرای متعارض در دو کشور عضو صادر نمی‌شود.^۱

در چارچوب آیین‌نامه بروکسل یک برای اعمال ایراد امر مطروحه، وجود این سه شرط ضروری است: ۱. دو دعوی متقارن دارای سبب یکسان باشند. ۲. آن دعوی دارای طرفین واحد باشند. ۳. یکی از دعاوی قبل از دیگری طرح شده باشد. جدا از شرایط مذکور، که جزو شرایط اساسی ایراد امر مطروحه است، قواعد آیین‌نامه‌های اتحادیه اروپا در مورد دعوی موازی در صورتی اعمال می‌شود که هر دو دعوی در نزد دادگاه‌های کشورهای مختلف عضو در دست رسیدگی باشد. بنابراین، در صورتی که مرجع رسیدگی به یکی از این دعاوی در خارج از اتحادیه اروپا باشد، مسئله صلاحیت تابع قواعد اتحادیه اروپا نیست و بر اساس مقررات داخلی کشورها حل و فصل می‌شود.

بخش ۹ آیین‌نامه بر معیار ساده تقدم تاریخی مبتنی است که بر مبنای آن دادگاهی که متعاقباً به رسیدگی اشتغال یافته است، بدون هر گونه ارزیابی درباره مطلوبیت و مناسب بودن دادگاه مقدم، می‌بایست به توقیف دادرسی پردازد.^۲ به عنوان یک قاعده اصلی، دادگاهی که ثانیاً به رسیدگی اشتغال یافته است هیچ گونه کنترلی بر صلاحیت دادگاه مقدم ندارد. دادگاه موخر نمی‌تواند به عذر کند بودن دادرسی در دادگاه مقدم به رسیدگی پردازد. از سوی دیگر، دادگاه مقدم اجازه ندارد تا به نفع دادگاه موخر از رسیدگی خودداری نماید.^۳ (Stone, 2006, p179) تنها در جایی دادگاه دیگر مجاز به بررسی صلاحیت دادگاه مقدم است که دادگاه موخر، بر اساس ماده ۲۲ آیین‌نامه، دارای صلاحیت اختصاصی باشد. عدم رعایت

1. Recital N.15 of Rome I Regulation Available at- www.eur-lex.europa.eu/lexuriserv.do?uri=Last visited 2010/10/1

2. Article 27:

(1) Where proceedings involving the same cause of action and between the same parties are brought in the courts of different member states, any court other than the court first seised shall of its own motion stay its proceedings until such time as the jurisdiction of the court first seised is established.

(2) Where the jurisdiction of the court first seised is established, any court other than the court first seised shall decline jurisdiction in favour of that court.

3. Case C- 116/02: Gasser v Misat [2003] ECR I-14693.

مقررات صلاحیت، اختصاصی بر طبق ماده ۳۵، موجبی برای عدم شناسایی رای صادره است. این اختیار استثنایی محدود به جایی است که صلاحیت دادگاه موخر به طور مستقیم از مقررات آیین نامه مذکور ناشی شود. از قبیل صلاحیت در قراردادهای استخدامی و قراردادهای بیمه و شامل شروط انتخاب دادگاه نمی شود. در این فرض، وظیفه بررسی اعتبار و قابلیت اجرای شرط همچنان در انحصار دادگاه مقدم است. (Buonaiuti, 2009, p522)

تعهد به توقیف دادرسی باید راساً و بدون تقاضای متقاضی توسط دادگاه اعمال شود و، بر خلاف حقوق ایالات متحده، ایراد امر مطروحه و توقیف دادرسی متعاقب آن نیازمند درخواست متقاضی نیست.

سازوکار ماده ۲۷ مستلزم آن است که دادگاه موخر تا زمان احراز صلاحیت دادگاه مقدم رسیدگی را توقیف نماید. به محض اینکه دادگاه مقدم صلاحیت خود را احراز و اعلام نمود، دادگاه موخر باید به نفع دادگاه مقدم اعلام عدم صلاحیت نماید.

همچنین، طبق رویه قضایی انگلیس، در صورتی که دعوی دادگاه مقدم صرفاً به امور تحقیقاتی برای حفظ ادله اثباتی و تامین دلیل مربوط است یا صرفاً برای اقدامات تامینی از جمله دستور موقت اقامه شده است، دادگاه موخر از رسیدگی ماهوی باز نمی ماند و می تواند به دعوی رسیدگی نماید.^۱ (Stone, 2005, p178)

به زعم دیوان دادگستری اروپایی، در هر فرضی که صلاحیت دادگاه کشور عضو اتحادیه اروپا بر قواعد صلاحیت این آیین نامه مبتنی باشد، ماده ۲۷ درباره ایراد امر مطروحه اعمال می شود.^۲ به این ترتیب، اگر یکی از دو دعوی و صلاحیت یکی از محاکم جزء محدوده ماده ۲ آیین نامه بروکسل یک نباشد، مثلاً یکی از دعاوی ورشکستگی یا داوی باشد، بخش ۹ آیین نامه و ایراد امر مطروحه به عنوان مانع اعمال صلاحیت در دعوی موخر اعمال نمی شود. (Stone, 2006, p178)

قواعد آیین نامه های اتحادیه اروپا از اصل اعتماد متقابل^۳ میان سیستم های قضایی کشورهای

1. Miles Platts v Townroe[2003] 1 All ER (Comm) 561 CA

2. Overseas Union Insurance v New Hampshire Insurance c-351/89 [1991] ECR I-3317.

3. Reciprocal Faith

عضو الهام گرفته است. طبق این اصل، از قضاات هر یک از کشورهای عضو انتظار می‌رود تا به اجرای قواعد مندرج در آیین‌نامه توسط دادگاه کشورهای دیگر اعتماد کنند. (Buonaiuti, 2009, p523)

در مقایسه میان حقوق ایالات متحده و حقوق اتحادیه اروپا در مورد ایراد امر مطروحه نکات قابل توجهی مشاهده می‌شود. نخست، در حالی که در ایالات متحده توقیف دعوی بر مبنای این ایراد ویژگی اختیاری دارد و دادگاه با توجه به ملاحظات متعدد درباره توقیف دعوی تصمیم می‌گیرد، در اتحادیه اروپا توقیف دعوی بر مبنای ایراد امر مطروحه و در نهایت عدم اعمال صلاحیت تکلیف محاکم کشورهای عضو است. این انعطاف‌ناپذیری دادگاه را از بررسی اوضاع و احوال هر دعوی و اجتناب از سوء استفاده خواهان باز می‌دارد، اگرچه ثبات و قابلیت پیش‌بینی زیادی به این سیستم اعطا می‌کند. دوم آنکه در هر دو سیستم حقوقی، صرف انجام اقدامات تامینی و احتیاطی در دادگاه مقدم مانعی برای اعمال صلاحیت توسط دادگاه موخر نیست. سوم آنکه، در اتحادیه اروپا، برخلاف ایالات متحده در صورت عدم صلاحیت دادگاه مقدم، مجوزی برای انتقال دعوی توسط دادگاه فاقد صلاحیت به دادگاه جایگزین وجود ندارد و خواهان ناچار است با لحاظ نگرانی‌های راجع به مرور زمان و هزینه‌های دادرسی مضاعف، مجدداً به طرح دعوی بپردازد. در ایالات متحده قانون ۱۴۰۴ (a) و ۱۴۰۶ تغییر مقرر دعوی در بین دادگاه‌های فدرال را اجازه می‌دهد. در حالی که انتقال دعوی فقط محل دادرسی را درون یک سیستم واحد تغییر می‌دهد، عدم پذیرش دعوی در چارچوب ایراد امر مطروحه یا دادگاه نامناسب اقدام شدیدی است که بعد از آن هیچ تضمینی وجود ندارد که دعوی در دادگاه جایگزین استماع شده یا قوانین آن دادگاه نسبت به دعوی مساعدتر باشد. (Tate, 2007, p171)

حقوق ایران

در حقوق ایران، اگرچه همان قواعد صلاحیت در حقوق داخلی نسبت به دعاوی فرامرزی نیز اعمال می‌شود، قانون‌گذار در مورد دعاوی موازی که در دادگاه ایران و دادگاه خارجی در دست رسیدگی است مبادرت به وضع حکم خاص نموده و از قاعده سبق رسیدگی مقرر در ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی استفاده نکرده است. ماده ۹۷۱ قانون مدنی، بعد از اینکه دسته

ارتباط آیین دادرسی را تابع قانون محل دادگاه می‌داند، تاکید می‌نماید که مطرح بودن همان دعوی در یک دادگاه خارجی رافع صلاحیت دادگاه ایرانی نیست. ماده ۹۷۱ قانون مدنی بازتاب اصل تساوی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل است. از آنجا که صلاحیت قضایی مصداق بارز اعمال حاکمیت توسط دولت‌ها است، به‌طور طبیعی، هیچ دولتی از اعمال حاکمیت خود به نفع دولت دیگر صرف‌نظر نخواهد کرد. گسترش مراودات بین‌المللی و مبادلات اقتصادی اعتماد به سیستم قضایی خارجی را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. اعمال صلاحیت بدون توجه به جهان خارج و سیستم‌های قضایی دولت‌های مقابل، اگرچه در ظاهر موجب حمایت از اتباع ایرانی است، از سوی دیگر باعث اختلال در همکاری‌های اقتصادی می‌شود. از اینرو در بند ۲ ماده ۳۱ کنوانسیون حمل و نقل جاده‌ای، که ایران در سال ۱۳۷۶ به آن ملحق شده است، عدم امکان طرح دعوی در دادگاه موخر پیش‌بینی شده است:

در مواردی که دعوی در دادگاه یا دیوان صلاحیت‌دار بر طبق بند یک این ماده مطرح یا در مواردی که حکمی از طرف دادگاه یا دیوان صلاحیت‌دار صادر شده باشد، دو طرف دعوی نمی‌توانند نسبت به همان ادعا در کشور دیگری دعوی تازه‌ای مطرح کنند، مگر اینکه حکم دادگاه یا دیوانی که دعوی اولیه نزد آن مطرح شده در کشوری که دعوی تازه در آن اقامه می‌شود، قابل اجرا نباشد.

نزاکت:

نزاکت (Comity) یکی از مبانی اصلی حقوق بین‌الملل خصوصی است. اگرچه مفهوم نزاکت در حقوق روم ریشه دارد، دکترین نزاکت، به معنای امروزی، در قرن هفدهم و در زمانی پدید آمد که مفهوم دولت-ملت ظهور پیدا نمود. در همان زمان، اصل سرزمینی بودن قوانین دولت‌ها گسترش یافت و، بر مبنای اصل تساوی دولت‌ها، مقرر شد که هیچ دولتی نمی‌تواند در خارج از قلمروی خود حقوق خود را به مورد اجرا گذارد. دکترین نزاکت توسط اولریش هوبر^۱ در سال ۱۶۸۹ در قالب سه اصل کلی ارائه شد. دکترین هوبر در انگلیس و ایالات متحده تمام حوزه تعارض قوانین را متأثر نمود. هوبر در ابتدا به اصل حاکمیت سرزمینی توسل نمود و به

1. Ulrich Huber

عنوان قاعده اول مقرر نمود که قوانین هر دولت فقط در محدوده همان دولت و بر روی همه امور واقع در سرزمین آن به مورد اجرا گذاشته می‌شود. قاعده دوم هوبر با تاکید بر حاکمیت سرزمینی اضافه می‌کند که مردم تابع حاکمیتی هستند که در داخل قلمرو آن حضور دارند - اعم از اینکه حضور آنها دایم یا موقت باشد. اما قاعده سوم هوبر به دادگاه‌های یک دولت اجازه می‌دهد تا قوانین حکومت دیگر را به دلیل نزاکت شناسایی و اجراء نماید، مشروط بر اینکه اعمال حاکمیت دولت خارجی به حاکمیت محل دادگاه یا شهروندان آن آسیبی وارد نکنند. به زعم هوبر، دولت‌ها بر اساس نزاکت حقوق مکتسبه در محدود، قلمروی دولت دیگر را به مورد اجرا می‌گذارند، تا حدی که به قدرت یا حقوق دولت سرزمینی یا اتباع آن خللی وارد نکنند. به این ترتیب دکترین نزاکت بین ادعای صلاحیت مطلق سرزمینی و ضرورت گسترش داد و ستد بین‌المللی مصالحه و سازش برقرار نمود و به دادگاه‌ها اجازه داد تا قانون خارجی را به مورد اجرا گذارند. (Childress, 2010, p19)

هوبر معتقد بود اگرچه قوانین یک دولت نمی‌تواند به‌طور مستقیم اثری بر دولت دیگر داشته باشد، هیچ چیز در تجارت و عرف تجاری بدتر از آن نیست که معاملات معتبر بر حسب قوانین یک دولت، به دلیل تفاوت قوانین دولت‌ها، در کشور دیگر هیچ‌گونه اثری نداشته باشد. به این ترتیب، با پذیرش اعمال قانون کشور دیگر از طریق میل و رضایت و نه اجبار، دولت‌ها با حفظ حاکمیت خود، از تجارت بین‌المللی نیز حمایت می‌کنند. (Childress, 2010, p22)

دکترین نزاکت در قرن نوزدهم مورد توجه قاضی دیوان عالی کشور، جوزف استوری^۱، قرار گرفت و از طریق وی در ایالات متحده منتشر شد. به زعم استوری، نزاکت مناسب‌ترین عبارت برای بیان مبنای صحیح و محدوده التزام به قوانین یک دولت در داخل قلمرو دولت دیگر است. (Childress, 2010, p13) دیوان عالی ایالات متحده، در مشهورترین دعوای راجع به آن موضوع^۲، نزاکت را چنین توصیف می‌کند:

1. Joseph Story
2. Hilton v. Guyot, 159 U.S. 113,164(1895)

در مفهوم حقوقی، نزاکت نه یک تعهد مطلق است و نه صرف ادای احترام و حسن‌نیت نسبت به دولت دیگر. بلکه عبارت از این است که یک دولت با لحاظ تعهدات بین‌المللی و تناسب و با ملاحظه حقوق شهروندان خود یا اشخاص دیگری که تحت حمایت قوانین آن دولت هستند، در داخل قلمرو خود اعمال تقنینی، قضایی یا اجرایی دولت دیگر را اجازه می‌دهد. (Furuta, 1995, p14)

دو ایراد عمده بر دکترین نزاکت وارد شده است. نخست آنکه این دکترین به دادگاه‌ها اختیاری اعطا می‌کند که توسط اصول کلی حقوقی نظام‌مند نشده است و به آن‌ها اجازه می‌دهد تا تصمیمات سیاسی پیچیده را در لوای عناوین حقوقی بپوشانند. این تهدیدی علیه تفکیک قوا است و دادگاه را در مقام وزارت امور خارجه قرار می‌دهد. دوم اینکه دکترین نزاکت نتیجه تعهد یا تکلیف الزام‌آور نیست، بلکه امتیازی سیاسی است که می‌تواند به صورت اختیاری و دلبخواهانه به دولتی اعطاء شود. (Childress, 2010, p21) در حقوق بین‌الملل نیز نزاکت موجب ایجاد قواعد الزام‌آور نیست و عمل بر خلاف نزاکت تجاوز به حقوق دولت دیگر و موجب مسوولیت بین‌المللی نیست بلکه صرفاً عملی غیر دوستانه به‌شمار می‌رود. (ذوالعین، ۱۳۷۷، ص ۱۵۵)

امروزه دکترین نزاکت در خارج از ایالات متحده طرفدار چندانی نداشته و حتی در سایر کشورهای کامن‌لو مورد پذیرش قرار نگرفته است. روشن است که دادگاه‌های انگلیس مثلاً قانون فرانسه را به منظور اجرای عدالت بین طرفین دعوی اعمال می‌کنند نه از این بابت که ارادت و احترام خود را به جمهوری فرانسه نشان دهند. به علاوه، در صورت اعمال دکترین نزاکت نمی‌توان قانون کشور دشمن را در زمان جنگ توجیه نمود. در حالی که اعمال عدالت بین طرفین دعوی اجرای قانون خارجی را در چنین وضعیتی موجه می‌سازد. (Dicey, 1996, p75)

آیا نزاکت در روابط بین‌المللی موجب سلب صلاحیت از دادگاه‌های یک کشور به نفع سیستم قضایی کشور دیگر می‌شود؟ آیا دادگاه می‌تواند اعمال صلاحیت خود را بر خلاف نزاکت قلمداد کرده و از رسیدگی به دعوی خودداری کند؟ در ایالات متحده، در مورد آرای

مشمول اعتبار امر قضاوت شده^۱ به این سؤال پاسخ مثبت داده‌اند. دادگاه حوزه یازدهم فدرال در سال ۱۹۹۴ اظهار کرد که:

اگرچه به‌طور معمول دادرسی موازی در دادگاه آمریکا و یک دادگاه خارجی مجاز تلقی می‌شود، به محض اینکه رای ماهوی در یکی از این دعاوی صادر شد (مثلاً در دادگاه آلمان)، کوتاهی در پذیرش و شناسایی رای صادره بر نزاکت بین‌المللی عوارضی جدی دارد و موجب صدور آرای متعارض می‌شود.^۲ در نتیجه، دادگاه فدرال در این دعوی بر اساس نزاکت بین‌المللی، انصاف، و ملاحظات سودمندی اقتصادی دادرسی را توقیف نمود. (Furuta, 1995, p15)

اما امتناع از رسیدگی به دلیل نزاکت بین‌المللی محدود به آن دسته دعاوی است که در آن دادگاه خارجی قبلاً رای خود را صادر کرده است و با اعتبار امر قضاوت شده مواجه هستیم. بنابراین، در دادرسی‌های موازی، دکترین نزاکت موجب رفع صلاحیت دادگاه ایالات متحده به نفع دادگاه خارجی نخواهد شد. در سال ۲۰۰۶، بر همین اساس، امتناع از دادرسی بین‌المللی مردود اعلام شد و مقرر شد که نزاکت بین‌المللی متضمن توقیف دادرسی به نفع تصمیمات قضایی است، نه دعاوی در دست رسیدگی.^۳

در اتحادیه اروپا و حقوق ایران نزاکت و احترام متقابل میان دولت‌ها به عنوان مبنایی برای عدم اعمال صلاحیت محسوب نمی‌شود. در اتحادیه اروپا در حدود ماده ۲۷ آیین‌نامه بروکسل یک، از آنجا که قواعد صلاحیت سیستم‌های قضایی کشورها بر اساس قواعد یکنواختی عمل می‌کند، صدور رای از یکی از کشورهای عضو در همه موارد مانع اعمال صلاحیت در کشورهای دیگر در همان دعوی می‌شود- مگر اینکه رای صادره در کشورهای دیگر عضو بر اساس ملاحظات ماده ۳۵ آیین‌نامه قابل شناسایی و اجرا نباشد.

در حقوق ایران (در خارج از قلمرو ماده ۳۱ کنوانسیون حمل و نقل جاده‌ای) ویژگی صلاحیت به عنوان اعمال حاکمیت به دادگاه امکان می‌دهد تا به دعوی رسیدگی کند که قبلاً

1. Res Judicata

2. Turner Entertainment Co. v. Degeto Film GmbH, 25 F.3d 1512, 1521(11th Cir. 1990)

3. Royal & Sun Alliance Ins. Co. of Can. v. Century Intl Arms, Inc., 466 F.3d 88, 93(2d Cir. 2006)

در کشور خارجی مورد رسیدگی قرار گرفته است و دادرسی انجام شده در کشور خارجی برای دادگاه ایران اعتبار امر قضاوت‌شده ندارد. اگرچه ماده ۹۷۱ قانون مدنی در مورد دادرسی انجام شده در کشور خارجی حکمی ندارد، در صورت ایجاد صلاحیت برای دادگاه ایران، رای دادگاه کشور خارجی نمی‌تواند مانعی برای اعمال صلاحیت دادگاه ایران ایجاد کند - مگر اینکه رای خارجی در کشور ایران شناسایی شده باشد که در این صورت دارای آثار رای صادره از کشور ایران است.

قرار منع دعوی

قرار منع^۱ دستوری است که بر طبق آن دادگاه یکی از اصحاب دعوی را از اقامه دعوی یا ادامه دادرسی در کشور دیگر ممنوع می‌کند. مخاطب این دستور دادگاه خارجی نیست بلکه یکی از اصحاب دعوی است و ضمانت اجرای احتمالی تخلف از این دستور هم متوجه او است. تفاوت قرار منع با سایر موانع اعمال صلاحیت در آن است که مرجع رسیدگی از خود به نفع دادگاه دیگر سلب صلاحیت نمی‌کند، بلکه مخاطب دستور را از مراجعه به دادگاه دیگر باز می‌دارد و، در عمل، مانعی در اعمال صلاحیت توسط دادگاه خارجی ایجاد می‌کند.

در حقوق ایالات متحده، اگر چه قانون سال ۱۹۹۵ ضد قرار منع^۲ صدور چنین دستوری را بر علیه دادگاه‌های ایالتی ممنوع می‌نماید، اما دادگاه‌های این کشور هیچ تردیدی در اعمال این دستور برای ممنوعیت دادرسی در نزد دادگاه خارجی ندارند. برای صدور چنین دستوری می‌بایست، از یک سو، طرفین هر دو دعوی یکسان باشند و، از سوی دیگر، حل و فصل دعوی در یک دادگاه موثر در دعوی دیگر باشد.^۳

دادگاه‌های فدرال برای توجیه قرار منع علیه دادگاه خارجی به احتمال صدور آرای متعارض و احتمال مسابقه در قضاوت و صدور رای استناد می‌کنند. به موجب رای شعبه پنجم فدرال،

1. Anti-Suit Injunction

2. Anti-Injunction Act 28 U.S.C.A. 2283(1995)

طبق این قانون، یک دادگاه در ایالات متحده نمی‌تواند قرار منع برای توقیف دادرسی در دادگاه ایالتی صادر کند، مگر در جایی که صراحتاً توسط قانون کنگره تجویز شده باشد یا در جایی که برای مساعدت به صلاحیت دادگاه ضروری باشد یا اینکه برای حمایت یا تنفیذ رای دادگاه لازم باشد.

3. China Trade & Dev. Corp. v. M.V. Choong Yong, 837 F.2d 33, 36(2d Cir. 1987).

دادرسی خارجی هنگامی می‌تواند ممنوع گردد که ۱. موجب متفی شدن دادرسی در دادگاه صادرکننده قرار منع شود. ۲. موجب ایذا یا تعدی نسبت به طرف دعوی باشد. ۳. موجب تحدید صلاحیت دادگاه نسبت به اموال یا حقوق مالی واقع در ایالات متحده باشد. ۴. به ملاحظات دیگر ناشی از انصاف خلل وارد نماید.^۱ (Furuta, 1995, 9)

اما هیچ اطمینانی برای اجرای قرار منع صادره از دادگاه ایالات متحده در کشور خارجی وجود ندارد و دادگاه دولت دیگر هیچ الزامی بر تبعیت از دستور دادگاه ایالات متحده و توقیف دادرسی ندارد. به علاوه، قواعد فدرال آیین دادرسی مدنی ضمانت اجرایی برای تخلف از قرار منع و اقامه دعوی در کشور خارجی وضع نکرده‌اند. حتی در صورتی که تخلف از قرار منع مشمول قواعد اهانت به دادگاه^۲ قرار گیرد و موجب مسئولیت مدنی یا کیفری گردد، اعمال این مسئولیت بر شخصی که در کشور خارجی اقامت یا سکونت دارد دشوار است. (Furuta, 1995, p24)

در اسناد اتحادیه اروپا هیچ حکم صریحی درباره امکان صدور قرار منع وجود ندارد. اما دادگاه‌های انگلیس به‌طور گسترده از این اختیار، در جایی که دادرسی خارجی متضمن ایذا یا سوءنیت نسبت به طرف مقابل است، استفاده می‌کردند. خصوصاً در جایی که صلاحیت دادگاه یا داور انگلیسی مبتنی بر شرط صلاحیت یا شرط داوری است، در ممنوعیت دادرسی خارجی کمتر تردید می‌کردند- حتی اگر مرجع رسیدگی خارجی دادگاه یک کشور عضو اتحادیه اروپا باشد. (Stone, 2006, p193)

مجلس اعیان، در سال ۲۰۰۲، مسئله انطباق قرار منع دعوی با اسناد اتحادیه اروپا را به دیوان دادگستری اروپایی ارجاع داد.^۳ دیوان اروپایی، در سال ۲۰۰۴، به تصریح و بی هیچ قید و شرطی، اعلام کرد که دادگاه یک کشور عضو- مثل انگلیس- نمی‌تواند یک طرف دعوی را از اقامه دعوی یا ادامه دادرسی در دادگاه کشور دیگر عضو در رابطه با امور داخل در چارچوب آئین نامه بروکسل یک باز دارد؛ حتی در جایی که مخاطب دستور با سوء نیت و با هدف

1. Unterweser Reederei GmbH, 428 F.2d 888 (5th Cir.1970)

2. Contempt of Court

3. Turner v Grovit[2002] 1 WLR 107.

بی‌فایده ساختن دادرسی در کشور انگلیس اقدام کرده باشد.^۱

به زعم دیوان دادگستری اروپایی، آیین‌نامه بروکسل یک مبتنی بر اعتماد کشورهای عضو نسبت به سیستم‌های حقوقی و نهادهای قضایی دیگر کشورها است. نتیجه طبیعی این اعتماد آن است که قواعد صلاحیت، به‌طور یکسان، به وسیله هر یک از دادگاه‌ها تفسیر و اجرا شود و هیچ دادگاهی حق محدود کردن دادگاه دیگر را ندارد. جز در موارد استثنایی ناظر به شناسایی و اجرای احکام، آیین‌نامه اجازه نمی‌دهد که صلاحیت یک دادگاه به وسیله دادگاه کشور دیگر عضو بازنگری شود. (Stone, 2006, p194) این دیوان، در سال ۲۰۰۹، محدوده اعمال این قاعده را به مواردی که قرار منع توسط دادگاه یک کشور عضو برای حمایت از حق یکی از طرفین جهت ارجاع به داوری صادر شده باشد، گسترش داد.^۲ دیوانف بی‌توجه به اینکه داوری از محدوده اعمال آیین‌نامه بروکسل یک مستثنی شده است، مقرر داشت که، طبق اصل اعتماد متقابل، فقط دادگاهی که به رسیدگی ماهوی اشتغال یافته است باید اعتبار و قابلیت اجرای شرط داوری را ارزیابی نماید. (Buonaiuti, 2009, p524)

اما صدور قرار منع علیه اشخاص مقیم در دیگر کشورهای عضو درباره منع طرح دعوی یا ادامه دعوی در یک کشور غیر عضو، از آنجا که در چارچوب آیین‌نامه نمی‌گنجد، مغایرتی با آن ندارد و دادگاه‌های انگلیسی همچنان مجاز به ادامه آن رویه هستند.

در حقوق ایران، چه در حقوق داخلی و چه در روابط فرامرزی، قرار منع دادرسی در دادگاه دیگر پیش‌بینی نشده است. با توجه به ناکارآمدی و نواقص قرار منع دادرسی در تامین منافع دولت و دخالت غیرمستقیم در اعمال حاکمیت دولت‌های دیگر، به نظر می‌رسد ایجاد چنین سازکاری گامی در جهت واگرایی و برتری‌جویی در روابط بین‌المللی محسوب می‌شود.

دادگاه نامناسب

دکترین دادگاه نامناسب به دادگاه اختیار می‌دهد تا نسبت به یک دعوی از اعمال صلاحیت خودداری کند، بر این مبنا که مرجع مناسب‌تر و مطلوب‌تری برای رسیدگی وجود

1. Turner v Grovit case C-159/02, [2004] ECR I-3565.

2. ECJ, 10 February 2009, Case c-185/07; Allianz S.P.A

دارد. (G.Long, 2009, p3) این دکترین ابتدا در قرن هفدهم، در اسکاتلند، ایجاد شد و در مواردی استفاده می‌شد که طرفین دعوی خارجی بوده و دعوی را در اسکاتلند اقامه می‌کردند. این دکترین در اواخر قرن نوزدهم در انگلیس پذیرفته شد و در رویه قضایی انگلیس و ایالات متحده تکامل یافت. هدف دکترین آن است که دادرسی در دادگاهی انجام شود که ارتباط بسیار نزدیکی با دعوی دارد و احتمالاً رسیدگی در آنجا به نتایج عادلانه‌ای منتهی می‌شود. (Burke, 2008, p121)

دو شرط برای اعمال دکترین دادگاه نامناسب ضروری است: ۱. دادگاه جایگزین دارای صلاحیت باشد. ۲. دادرسی در دادگاه فعلی منافع غیرمنصفانه‌ای برای خواهان ایجاد کند و موجب بی‌عدالتی برای خواننده باشد. کشورهای رومی-ژرمنی به طور کلی این دکترین را به رسمیت نمی‌شناسند و ترجیح می‌دهند به محل طرح دعوی ثبات و قطعیت اعطا نمایند. برخی نویسندگان ریشه دکترین دادگاه نامناسب را در تئوری نزاکت جستجو می‌کنند. نزاکت به دادگاه‌های یک کشور اجازه می‌دهد تا به فعالیت قضایی، تقنینی، و اجرایی دولت‌های خارجی احترام بگذارند. دادگاه نامناسب نتیجه تکامل نزاکت قضایی است که موجب خودداری از اعمال صلاحیت به نفع دادگاه مناسب خارجی است. (Burke, 2008, p122)

دکترین دادگاه نامناسب به این معنا است که قواعد صلاحیت برای دادگاه الزام‌آور نبوده و جنبه تخیری دارد. دادگاه می‌تواند نسبت به تحمیل صلاحیت مقاومت کند، حتی وقتی که صلاحیت به موجب قواعد کلی مجاز باشد. قواعد صلاحیت به خواهان اجازه انتخاب دادگاه را می‌دهد. برای مثال، او بین محل وقوع عقد، محل اجرای عقد، و محل اقامت خواننده حق انتخاب دارد و می‌تواند محلی را برای دادرسی انتخاب کند که در آنجا به منافع بیشتری دست می‌یابد. اما درب باز همواره عدالت را تامین نمی‌کند، بلکه نوعی عدالت کور است که با تعدی و اجحاف نسبت به طرف دیگر همراه است. خواهان ممکن است وسوسه شود که در یک محل نامناسب اقامه دعوی کند تا بر خواننده اعمال فشار نماید یا حق دفاع وی را محدود کند. دکترین دادگاه نامناسب شیوه‌ای برای مقابله با این وسوسه است. (Hoffman, 2006, p10)

مبانی تاریخی ثابت می‌کند که این دکترین برای ایجاد انعطاف نسبت به قاعده غیرمنعطف صلاحیت سرزمینی طراحی شده است. اعمال صلاحیت بر روی همه اشیاء و اشخاص واقع در

یک سرزمین به نتایج نامطلوبی منتهی می‌شد، به طوری که، هم از حیث منافع عمومی دولت‌ها و هم از حیث منافع خصوصی اصحاب دعوی، اصرار بر صلاحیت سرزمینی غیرمنطقی یا غیرمنصفانه به نظر می‌رسید. (Burke, 2008, p121)

حقوق ایالات متحده

دکترین دادگاه نامناسب در این کشور برای اولین بار در سال ۱۸۰۴ در یک دعوی راجع به امور دریایی مطرح شد. اما، قبل از سال ۱۹۴۷، دادگاه‌های ایالات متحده هیچ معیار روشنی برای اعمال دکترین دادگاه نامناسب نداشتند. در حال حاضر دو رای دیوان عالی فدرال در سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۸۱ ماخذ اصلی این دکترین در حقوق ایالات متحده است.

در سال ۱۹۴۷ دیوان عالی در دعوی گیلبرت^۱ اختیار کلی دادگاه‌ها برای اعمال دکترین دادگاه نامناسب را تایید نمود. به زعم دیوان عالی، مقدمه اعمال این دکترین وجود یک دادگاه جایگزین مناسب است. معمولاً اگر خواننده مشمول صلاحیت دادگاه جایگزین قرار بگیرد، آن دادگاه، دادگاه مناسبی محسوب می‌شود.

به محض اینکه دادگاه مناسب جایگزین یافت شود، دادگاه باید برای احراز نامناسب بودن ادامه دادرسی یک فرآیند دو بخشی را طی نماید: ۱. دادگاه باید منافع اصحاب دعوی را بررسی نماید و اقناع گردد که ادامه دعوی در این دادگاه موجب تعدی و ایذای غیرمتناسب بر خواننده است. سهولت دسترسی به منابع اثباتی، هزینه حضور شهود، و قابلیت اجرای رای از جمله شاخص‌های مورد ارزیابی دادگاه در این مسیر است. ۲. در صورتی که شاخص‌های دسته اول انتخاب خواهان را توجیه کند، شاخص‌های منافع عمومی از قبیل تراکم کار دادگاه‌ها، ذینفع نبودن دولت و اتباع دولت محل دادگاه، و اجتناب از مشکلات تعارض قوانین و اعمال قانون خارجی مورد بررسی قرار می‌گیرد. مطابق رای دیوان عالی، فرض اولیه احترام به انتخاب خواهان است، مگر اینکه منافع خصوصی و عمومی چنین انتخابی را نامتناسب سازد. (Greenberg, 2012, p157)

1. Gulf Oil Corp. v. Gilbert 330 U.S. 501,504(1947)

یک سال بعد از رای گیلبرت، کنگره قانون (a) ۱۴۰۴ وضع کرد که از اعمال دکتترین دادگاه نامناسب، به طور جزئی ممانعت می‌کرد. قبل از سال ۱۹۴۸، دادگاه‌های فدرال فاقد اختیار انتقال دعوی از یک حوزه فدرال به حوزه دیگر بودند. در مواجهه با موردی که محل دادرسی نامناسب باشد، تنها راه ممکن رد دعوی بر مبنای دادگاه نامناسب بود. رد دعوی نتایج زیانباری برای خواهان ایجاد می‌کرد و او را در معرض خطر مرور زمان و عدم پذیرش دعوی در دادگاه جایگزین قرار می‌داد. (Hoffman, 2006, p10)

قانون ۱۴۰۴، به جای رد دعوی، موجب تغییر حوزه قضایی از یک دادگاه فدرال به دادگاه فدرال دیگر بود. بنابراین، قانون مذکور در جایی اعمال می‌شد که دادگاه جایگزین نیز یک دادگاه فدرال باشد. اما وقتی که دادگاه جایگزین یک دادگاه خارجی است، این قانون قابل اعمال نبود.

دعوی سال ۱۹۴۷ (دعوی گیلبرت) دارای چارچوب بین ایالتی بود. یعنی محل رسیدگی و دادگاه جایگزین هر دو در ایالت‌های آمریکا واقع بود. اما در دعوی سال ۱۹۸۱^۱ دادگاه جایگزین در کشور دیگری واقع بود. در سال ۱۹۷۶ یک هواپیمای کوچک تجاری در اسکاتلند سقوط کرد و خلبان و پنج مسافر آن، که همگی تبعه اسکاتلند بودند، کشته شدند. هواپیما در انگلیس ثبت شده بود و در مالکیت یک شرکت انگلیسی بود. دعوی فقط از این حیث با آمریکا مرتبط بود که هواپیما در پنسیلوانیا و ملخ آن نیز در اوهایو ساخته شده بود. ورثه مسافران در ایالات متحده، بر مبنای مسئولیت مطلق، علیه همه خواندگان اقامه دعوی کردند.

علت انتخاب دادگاه ایالات متحده برای دادرسی اعمال مسئولیت بدون تقصیر و احتمال بیشتر موفقیت در دعوی، بوده است. به زعم دیوان عالی ایالات متحده، دادگاه‌های این کشور مرجع مناسبی برای رسیدگی به این دعوی نبود و دادگاه مناسب برای رسیدگی به این دعوی در انگلستان واقع بود، ولو اینکه قانون قابل اعمال در آن کشور مساعد به حال خواهان نباشد. اعمال مسئولیت مبتنی بر تقصیر در دادگاه جایگزین موجب نامناسب شدن این دادگاه نخواهد بود. تغییر قانون قابل اعمال در صورتی تاثیرگذار است که گرامت و شیوه جبران خسارت در

1. Piper Aircraft Co. v. Reyno, 454 U.S. at 249-250.(1981)

دادگاه جایگزین به وضوح نامتناسب باشد، به نحوی که خواهان در آن دادگاه اصلاً هیچ شیوه جبرانی در اختیار نداشته باشد. (Greenberg, 2012, p157)

دیوان عالی ایالات متحده اعلام کرد که فرض احترام به انتخاب خواهان تا جایی است که او در دادگاه محل اقامت خود اقامه دعوی کند. وقتی خواهان دادگاه خارجی را برای اقامه دعوی انتخاب می‌کند، این فرض جریان نمی‌یابد. همچنین دیوان عالی، در مقام تحلیل منافع خصوصی و عمومی مرتبط با دعوی، مقرر داشت که دادرسی در انگلستان از حیث دسترسی به ادله اثباتی مشکلات کمتری ایجاد می‌کند و دولت اسکاتلند نسبت به ایالات متحده منافع بیشتری در حل و فصل این مناقشه دارد. (Greenberg, 2012, p162)

در ایالات متحده دکتربین دادگاه نامناسب در نقطه مقابل قرار منع است. رد تقاضای اعمال دکتربین دادگاه نامناسب، خود به خود، به صدور قرار منع علیه دادگاه خارجی منجر می‌شود. به زعم دادگاه‌های این کشور، دادرسی فقط باید در محلی انجام گیرد که مناسب‌ترین دادگاه است و صدور قرار منع به این مفهوم است که مناسب‌ترین محل برای رسیدگی در ایالات متحده است. (Furuta, 2012, p20)

حقوق اتحادیه اروپا

بعد از عضویت برخی کشورهای اروپایی تابع سیستم کامن لو در کنوانسیون ۱۹۶۸ بروکسل، درباره صلاحیت قضایی و اجرای احکام تردیدهایی درباره اعمال دکتربین‌های دادرسی کامن لو در محیط جدید به وجود آمد. بعد از تشکیل اتحادیه اروپا، در سال ۲۰۰۱، آیین‌نامه بروکسل یک جایگزین کنوانسیون بروکسل شد. در هیچ‌کدام از این دو سند از دادگاه نامناسب یاد نشده است، بنابراین خصوصاً دادگاه‌های انگلیس در مورد اعمال این دکتربین سنتی در قلمرو اروپایی دچار ابهام بودند. تصمیم سال ۲۰۰۰ دیوان دادگستری اروپایی،^۱ که به قاعده صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده (ماده ۲ کنوانسیون بروکسل) وصف امری و غیر اختیاری داده است، مقدمه‌ای برای اتمام همه ابهام‌ها و تردیدها بود.

1. ECJ 13 July 2000- Case 412/98, Group Josi Reinsurance Company SA v. Universal General Insurance Company (UGIC)

سرانجام، متعاقب استعلام دادگاه تجدیدنظر کشور انگلیس در دعوی "اوسو" دیوان دادگستری اروپایی اعلام نمود که انحراف از قواعد صلاحیت کنوانسیون صرفاً در صورتی مجاز است که قواعد کنوانسیون صراحتاً آن را تجویز نماید. از آنجا که کنوانسیون هیچ استثنایی بر مبنای دادگاه نامناسب وضع نکرده است، این دکترین با کارکرد امری قواعد صلاحیت در کنوانسیون مغایرت دارد. دیوان، در ادامه استدلال خود، به ضرورت ثبات حقوقی و قابلیت پیش‌بینی استناد نمود. در صورت اعمال دکترین دادگاه نامناسب این ضرورت تضعیف می‌شود. با توجه به ماهیت اختیاری این دکترین، که اعمال آن به صلاحدید دادگاه واگذار شده است، اشخاص مقیم در اتحادیه اروپا به دشواری می‌توانند محل دادرسی را پیش‌بینی نمایند و از مزایای این قاعده، که خواننده باید در محل اقامت خود تحت تعقیب قرار گیرد، محروم می‌شوند. دیوان دادگستری اروپایی به عنوان آخرین استدلال برای رد اعمال دکترین دادگاه نامناسب به ضرورت اجرای متحدالشکل کنوانسیون اشاره نمود و ابراز داشت که چون این دکترین در همه کشورهای عضو رسمیت ندارد، اجرای آن به یکنواختی اعمال کنوانسیون در سطح کشورهای عضو خدشه وارد می‌کند. (Burke, 2008, p124)

با وجود حل و فصل قطعی مسئله توسط دیوان دادگستری اروپایی، همچنان انتقاداتی بر رای دیوان مطرح می‌شود. بیشترین ایراد ناظر به عدم قابلیت انعطاف در تصمیم دیوان است. در دنیایی با ارتباطات فرامرزی گسترده و حضور شرکت‌های چند ملیتی، صلاحیت می‌بایست به دادگاهی واگذار شود که بیشترین ارتباط را با دعوی داشته و از حیث ملاحظات اقتصادی و حصول به عدالت در بهترین موقعیت دادرسی است. (Burke, 2008, p125)

حقوق ایران

در حقوق ایران درباره دعوی فرامرزی یا دعاوی دارای عناصر خارجی قواعد صلاحیت مجزی از قواعد صلاحیت نسبی مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی وجود ندارد. قانون‌گذار در این قانون، با توجه به عوامل ارتباط معین از قبیل اقامت یا سکونت، به توزیع دعاوی میان

1. ECJ 1 March 2005 – C-281/02 – Owusu v Jackson [2005] ECR I-1383= [2005] EuLF I-72, II-66.

حوزه‌های قضایی مختلف مبادرت کرده است. به این ترتیب، اگر عامل ارتباط که در زمره قواعد صلاحیت نسبی است احراز نگردد، دادگاه باید عدم صلاحیت خود را اعلام و دعوی را مختومه تلقی کند. از سوی دیگر اگر دادگاه بی توجه به قواعد صلاحیت نسبی از رسیدگی خودداری کند، مستنکف از احقاق حق شناخته می‌شود. (سلجوقی، ۱۳۸۵، ص ۴۹۱ و ۴۹۳)

نکته قابل توجه اینکه، اگرچه بسیاری از کشورهای دیگر مانند فرانسه و آلمان از قواعد صلاحیت داخلی در دعاوی بین‌المللی استفاده می‌کنند، اما با بهره‌گیری از عواملی چون تابعیت، به عنوان قاعده اضافی صلاحیت، در صدد تطبیق قواعد خود با اقتضائات بین‌المللی هستند. (ارفع‌نیا، ۱۳۸۳، ص ۱۹۶) در حالی که در حقوق ایران ماده ۹۷۱ قانون مدنی و سایر قوانین چنین تطبیقی را انجام نداده‌اند.

ماحصل این استدلال آن است که دادگاه، همانند دعاوی داخلی، در دعاوی بین‌المللی نیز در صورت وجود یکی از عناوین صلاحیت نسبی مثل اقامت یا سکونت یا محل انعقاد یا اجرای قرارداد ملزم است به دعوی رسیدگی نموده و فصل خصومت کند. ولو اینکه طرفین دعوی ارتباطی با جامعه ایرانی نداشته و در جریان دادرسی منافی برای جامعه و دولت ایران متصور نباشد. سلب اختیار قاضی و رد صلاحیت وی برای دادرسی در یک دعوی بین‌المللی با سنت رومی-ژرمنی انطباق دارد. اما پیروی از آن رویه، در صورتی که قواعد صلاحیت یا عوامل ارتباط بسیار گسترده و فراگیر باشد، به ایجاد صلاحیت افراطی منجر می‌شود و تکلیفی نامتعارف بر دادگاه، جامعه ایرانی، و اصحاب دعوی تحمیل می‌کند.

برخی دیگر از نویسندگان، اگرچه در اصل تکلیف دادگاه برای دادرسی در چارچوب قواعد صلاحیت تردید نکرده‌اند، در برخی مواضع اختیار دادگاه برای پذیرش یا عدم پذیرش دعوی را تایید نموده‌اند. این اختیار در جایی مطرح شده است که دادگاه محل رسیدگی فاقد صلاحیت نسبی است و خوانده به عدم صلاحیت دادگاه ایراد نکرده است یا اینکه اصحاب دعوی بر صلاحیت دادگاه فاقد صلاحیت نسبی توافق کرده‌اند. (شمس، ۱۳۸۰، ص ۴۷۱) این دیدگاه با الهام از رویه دادگاه‌های فرانسه اتخاذ شده است. در فرانسه بیم تراکم دعاوی در برخی حوزه‌های قضایی، رویه قضایی را از تمکین در برابر انتخاب اصحاب دعوی منصرف نموده و

اختیار پذیرش دعوی را به مرجع رسیدگی واگذار کرده است. (متین‌دفتری، ۱۳۸۱، ص ۲۶۱) این سنجش مصلحت و این قدرت صلاحدید مصداقی جزئی از اعمال دکترین دادگاه نامناسب در حقوق ایران و کشور فرانسه است.

نتیجه

عبور قواعد صلاحیت از محدوده سستی صلاحیت سرزمینی موجب تداخل صلاحیت دادگاه‌های کشورهای مختلف در موضوع واحد شده است. کشورها برای اجتناب از مشکلات دادرسی موازی و جلوگیری صدور آرای متعارض، اقتصادی شدن فرآیند دادرسی، و سرانجام حصول به عدالت، از موانع ایراد امر مطروحه، نزاکت، قرار منع، و دادگاه نامناسب برای خودداری از اعمال صلاحیت بهره می‌گیرند. مبانی موانع اعمال صلاحیت ترکیبی از دلایل حقوقی، جهات تاریخی، و مصالح سیاسی است. به همین دلیل، امید چندانی برای یکنواخت‌سازی کامل حقوق کشورها در این حوزه وجود ندارد.

اتحادیه اروپا در چارچوب آیین‌نامه بروکسل یک با اعمال دکترین ایراد امر مطروحه از اعمال صلاحیت به نفع دادگاه خارجی دارای سبق رسیدگی خودداری می‌نماید. ایالات متحده با اعمال دکترین نزاکت در برخی موارد از رسیدگی به دعوی که قبلاً در دادگاه خارجی رسیدگی شده است خودداری می‌کند. به علاوه، دادگاه‌های این کشور با صدور قرار منع خوانده را از طرح دعوی در دادگاه خارجی نامناسب باز می‌دارند و با اعمال دکترین دادگاه نامناسب از رسیدگی به دعوی به نفع دادگاه دیگر که در موقعیت مطلوب‌تری برای رسیدگی است امتناع می‌کنند. در ایران ایراد امر مطروحه به طور کلی نفی شده است و جز در چارچوب کنوانسیون حمل و نقل جاده‌ای قابلیت اعمال ندارد. غیر از این استثنا، صرفاً بر اساس یک تفسیر می‌توان از اعمال دکترین دادگاه نامناسب در چارچوب قانون آیین دادرسی مدنی در مورد خاص سخن گفت.

اعمال دکترین نزاکت و دادگاه نامناسب و قرار منع، بیش از آن که بر مبانی حقوقی متکی بوده و موجب ایجاد ثبات در روابط حقوقی گردد، بر جهات سیاسی و صلاحدید قاضی متکی است. بازنگری در قواعد صلاحیت و کنار گذاشتن قواعد افراطی صلاحیت ضرورت اعمال

موانعی از قبیل دکترین دادگاه نامناسب را برطرف می‌سازد و امکان سوء استفاده خواهان از حق انتخاب دادگاه را به حداقل کاهش می‌دهد.

پذیرش ایراد امر مطروحه از ایجاد هزینه‌های غیرضروری برای دادگاه و طرفین دعوی جلوگیری می‌کند و با افزایش احتمال اجرای رای خارجی ثبات و قابلیت پیش‌بینی را در روابط بازرگانی بین‌المللی تامین می‌نماید؛ به خصوص در صورتی که متعاقدین بر صلاحیت دادگاه خارجی توافق کرده باشند. اما اعمال این قاعده در جایی موجه است که دو کشور از قواعد صلاحیت یکسان استفاده نمایند و رای صادره در دادگاه دارای سبق رسیدگی در کشور دیگر قابلیت اجرا داشته باشد. از آنجا که یکنواختی کامل قواعد صلاحیت محقق نشده است و بی‌اعتمادی به سیستم حقوقی کشور خارجی وجه رایج در تعارض دادگاه‌ها است، انعقاد معاهدات محدود و چندجانبه در امور خاص، که از یک سو متضمن احصای قواعد معین برای صلاحیت و از سوی دیگر متضمن خودداری از اعمال صلاحیت بر مبنای تقدم در رسیدگی باشد، مقدمه‌ای برای همگرایی بیشتر کشورها و هماهنگی در قواعد تعارض دادگاه‌ها است.

منابع مأخذ

۱. ارفع‌نیا، بهشید (۱۳۸۲)، *حقوق بین‌الملل خصوصی*، ج اول، چ پنجم، انتشارات بهتاب.
۲. _____ (۱۳۸۳)، *حقوق بین‌الملل خصوصی*، ج دوم، چ چهارم، تهران، انتشارات بهتاب.
۳. الماسی، نجادعلی (۱۳۸۴)، *حقوق بین‌الملل خصوصی*، چ سوم، تهران، نشر میزان.
۴. سلجوقی، محمود (۱۳۸۵)، *حقوق بین‌الملل خصوصی*، ج ۲، چ سوم، تهران، نشر میزان.
۵. شمس، عبدالله (۱۳۸۰)، *آیین دادرسی مدنی*، ج اول، تهران، نشر میزان.
۶. متین‌دفتری، احمد (۱۳۸۱)، *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*، چ دوم، تهران، انتشارات مجد.
۷. ون‌مهرن، آرتور (۱۳۸۰)، *تدوین کنوانسیون جهانی درباره صلاحیت قضایی بین‌المللی و آثار احکام خارجی*، ترجمه دکتر فرهاد خممامی زاده، مجله الهیات و حقوق، شماره ۲، صفحات ۱۴۷-۱۶۷.
8. A.Garner, Bryan (ed) (2004), *Black Law Dictionary*, eighth Edition, Thomson West.
9. Buonaiuti, Fabrizio (2009), *Lis Alibi Pendens and Related Actions in Civil and Commercial Matters Within the European Judicial Area*, Yearbook of Private International Law, Volume 11, pp.511-564.
10. Burke, John J.A (2008), *Foreclosure of the Doctrine of Forum Non Conveniens under the Brussels I regulation*, The European Legal Forum(E) 3- 2008, pp.121-126.
11. Childress, Donald earl (2010), *Comity as Conflict: Resituating International Comity as Conflict of Laws*, do not delete, Available at www.ssrn.com, pp.11-79, Last visited 2012/12/1.
12. F. Vischer (1992), *General Course on Private International Law*, 232. Recueil des cours.
13. Furuta, Yoshimatsu (1995), *International Parallel Litigation*, Pacific Rim Law Journal, Vol.5 No.1, pp.1-33.
14. Greenberg, Mark D (2012), *The Appropriate Source of Law for Forum Non Conveniens Decisions in International Cases*, Berkeley Journal of International Law, Volume 4, Issue 1, Article 6, pp.155-197.
15. G.Lang, Christian (2009), *Forum Non Conveniens in Continental Europe*, CLE Paper for substantive Law Session at the Annual Meeting of the Federation of De-fens and Corporate counsel, Held at the Homestead, VA, USA, July 26 to August 2, pp1-20.
16. Harris, Jonathan (2008), *The Brussels I Regulation and the Re-Emergence of the English Common Law*, The European Legal Forum, pp.181-189. Available

- at: www.european-Legal-Forum.com. Last Visited:2011/5/10.
- 17.Hartley, Trevor (2005), *The EU and the Common Law of Conflict of Laws*, International and Comparative Law Quarterly, vol.54, pp.813-828.
 - 18.Hoffman, Lonny (2006), *The Allocation of Jurisdiction in the American Federal System and Treatment of Interjurisdictional Conflicts*, The University of Houston Law Center, Available at www.ssrn.com, Last Visited 2012/12/1.
 - 19.L.Parrish, Austen (2010), *Duplicative Foreign Litigation*, The George Washington Law Review, Vol.78, 237, pp.237-278.
 - 20.McEleavy, Peter (2005), *Forum Non Conveniens and the Brussels Convention*, International and Comparative Law Quarterly, Vol.54, pp.973-982.
 - 21.Stone, Peter (2006), *EU Private International Law*, First Edition, Elgar European Law.
 - 22.Svantesson, Dan jerker (2007), *Private International Law and Internet*, First Edition, Kluwer Law International.
 - 23.Tate, Chistopher (2007), *American Forum Non Conveniens in the Light of the Hague Convention on Choice of Court Agreements*, university of Pittsburg Law Review, Vol.69, pp.165-1287.
 - 24.Traynor, Michael (2000), *An Introductory Framework for Analyzing the Proposed Hague Convention on Jurisdiction and Foreign Judgments in Civil and Commercial Matters: U.S. and European Perspectives*, Annual Survey of International & Comparative Law, Vol.6, pp.1-13.
 - 25.Whytock, Christopher (2011), *Forum Now Conveniens and the Enforcement Of Foreign Judgments*, Columbia Law Review, Vol 111, No 7, pp1444-1521.